



فرازهائی از:

سَبِّیَّتِم قَضَائِیْ اِسْلَام



حجه الاسلام والمسلمین
محمدی ری شهری

تاریخ قضاء در اسلام

را عهده‌دار بودند، تا اواسط خلافت عمر، که او بزید بن اخت النمر را بصورت رسمی برای قضاوت انتخاب کرد و از بزیدخواست که به نیابت از او قسمتی از امور قضائی را "که از اهمیت کمتری برخوردار است، عهده‌دار شود" (۲).

باید توجه داشت که بزید بن اخت النمر تنها قاضی حکومت عمر نبود. این خلدون در این رابطه میگوید:

"نخستین خلیفهای که این وظیفه را به دیگران تفویض کرد عمر بود که ابوالدردارا در مدینه بکف خویش در امر قضا شرکت داد، و شریح را در بصره، و ابوموسی اشعری را در کوفه بمنصب قضا برگزاشت و آنانرا در ا... بگاه شریک خویش ساخت..." (۳) و بتدریج برای هر شهری قاضی مخصوصی

بدیگری واگذار نمی‌کردند" (۱).
در اواسط حکومت عمر، که فتوحات عظیمی نصیب مسلمانان شد و بتدریج مسلمانها بصورت برفقندری بی‌همتا در جهان مطرح می‌شدند، هر قدر که حوزه حکومت و قدرت آنها گسترش می‌یافت، و زندگی ساده صدر اسلام با اصول ترافیت نزدیکتر می‌شد، تجاوز بحقوق یکدیگر و در نتیجه دعاوی حقوقی و جزائی افزایش می‌یافت. و لذا عمر در اواسط حکومت خود با این فکر افتاد که یک سیستم قضائی رسمی در کشور ایجاد کند.
بعید بن مسبه نقل می‌کند که:

"نه پیامبر بصورت رسمی قاضی انتخاب کرد، نه ابوبکر و عمر، باین معنی که آنها - جز در موارد استثنائی- شخصا قضاوت

این خلدون در این رابطه می‌نویسد:
"منصب قضا یکی از بایگامیهای است که داخل (جزو) وظائف خلیفه است، زیرا بایگاه قضا و داوری برای برطرف کردن خصومتهای مردم است، بدانسان که دعاوی آنان بر یکدیگر حل و فصل شود و مناخرات و کتمکتهای ایشان قطع گردد، منتها این داوری باید بر وفق احکام شرعی باشد که از کتاب (قرآن) و سنت (احادیث) گرفته می‌شود و بهمین سبب از وظائف خلافت بشمار میرفته است، و در جزو (جزئی از) کارهای عمومی آنان بوده است، و خلفادر صدر اسلام بتن خویش (شخصا) آنرا عهده‌دار می‌شدند، و هیچ قسمت از امور قضایا

معین نمود:

"در دوره" او (عمر) به علت وسعت قلمرو مسلمین، برای هر شهر قاضی مخصوصی معین کردند و سازمان شهربانی برای نخستین بار بوجود آمد." (۲)

دادگاههای صدر اسلام

اینکه میگوئیم در اواسط حکومت عمر، سیستم قضائی اسلامی رسمیت یافت بدان معنی نیست که جامعه اسلامی آنروز دارای یک تشکیلات کامل قضائی گردید بلکه تشکیلات محکمه‌های آنروز بصورتی بسیار ساده و ابتدائی بود:

"خانه" قاضی محکمه‌اش نیز بود، ولی پس از چندی قضاات، مساجد را برای داد-رسی اختیار کردند و عصرها به دعاوی مردم و اهل ذمه و غیر مسلمان رسیدگی می‌کردند در زمان حضرت رسول (ص) و ابوبکر و عمر و عثمان، مسجد نه تنها دادگاه بود بلکه محبس نیز بود، ولی علی - علیه السلام - در دوران خلافت خود، محبس جداگانه‌ای ترتیب داد." (۵)

بازجویی و تحقیق و تشکیل پرونده نیز مطرح نبود بلکه طرفین دعوا، در خانه قاضی و یا مسجد حاضر می‌شدند و دلایل خود را که معمولاً شهود و سوگند بود اقامه می‌کردند و قاضی در همان جلسه رسیدگی نموده و حکم و رای خود را اعلام می‌کرد.

مشکل دستگاههای قضائی عمر

مشکل سیستم قضائی بی‌که عمر بوجود آورد این بود که قضاات آن فاقد شرائط

قضای اسلامی بودند، مکرر اتفاق می‌افتاد که قاضی نمی‌دانست حکم اسلام چیست و چگونه باید رای بدهد؛ حتی در بسیاری از موارد به شخص عمر هم که مراجعه می‌شده و هم نمی‌توانست نظر قاطعی بدهد و دستور می‌داد که به امام علی (علیه‌السلام) رجوع کنند، و در این رابطه مکرر بخدا پناه می‌برد از معضله و مشکل قضائی بی‌که علی در آنجا نباشد (۶)، و در این رابطه مکرر می‌گفت:

"قاضی‌ترین ما علی است." (۷)

سیستم قضائی اسلام

در عصر امیرالمومنین (ع)

دادگاههایی را که عمر تاسیس کرده بود با همان شکل و در پاره‌ای موارد با همان قضائی که او منصوب نموده بود تا زمانیکه امیرالمومنین - علیه السلام - زمام حکومت جامعه اسلامی را بدست گرفت ادامه یافت. پس از اینکه امام به قدرت رسید، در رابطه با مسائل قضائی کشور با دو مشکل اساسی روبرو بود، زیرا نه می‌شود سیستم قضائی موجود را بهم بریزد، و نه میتواند با این سیستم کار کند. اگر دادگاههای موجود را منحل نماید با نیازهای روزافزون قضائی کشور چه کند، و اگر منحل نکند قضاات موجود صلاحیت قضاوت ندارند.

چاره‌ای که بنظر امام رسید این بود که ضمن ابقای قضائی که چاره‌ای جز ابقای آنها ندارد، از اجرای احکام صادره قبل از تنفیذ امام جلوگیری نماید، بلحاظ نظیر آنچه امروز دادگاههای عالی در رابطه با احکام اعدام و صادره اموال انجسام

می‌دهند.

یکی از مواردی را که کتب حدیث و تاریخ ضبط کرده‌اند، ابقای شریح قاضی - بود. شریح از زمان عمر که به قضاوت منصوب شد تا موقعیکه امام علی - علیه السلام - به حکومت رسید قاضی مطلق بود و هر رایی را که صادر می‌کرد بلافاصله اجرا می‌شد. ولی پس از بقدرت رسیدن امام، آنحضرت اختیارات او را محدود کرد و او را با این شرط ابقا کرد که بدون مشورت با امام دستور اجرای حکمی را ندهد. امام صادق (ع) در این رابطه می‌فرماید:

"لما ولی امیرالمومنین - علیه السلام - شریحا القضا، اشترط علیه ان لا ینفذ القضا، حتی یرضه علیه"

- هنگامیکه امیرالمومنین (ع) شریح را به قضاوت منصوب کرد با او شرط کرد که حکمی را قبل از عرضه داشتن بر امام تنفیذ نکند. (۸)

سلمه بن کهیل میگوید از امیرالمومنین - علیه السلام - شنیدم که به شریح می‌فرمود:

"... ایاک ان تنفذ قضیه فی قصاص"
"او حد من حدود الله، او حق من"
"حقوق المسلمین حتی تعرض ذلک"
"علی ..."

- ... مبدا حکمی در رابطه با قصاص، یا حدی از حدود الهی، یا حقی از حقوق مسلمین را تنفیذ و اجرا کنی جز اینکه آنرا بر من عرضه‌داری... (۹)

براین اساس، قضائی که واجد شرائط قضا نبودند در عصر حکومت امام علی - علیه السلام - اختیارات آنها محدود بود و پس از رسیدگی امام، و تأیید نظریه آنان، در موارد مشروحه می‌توانستند حکم قطعی صادر نمایند.

با این وصف، امام تلاش می‌کرد و به استانداران خود توصیه می‌نمود که تلاش کنند تا کسانی را که واجد شرائط قضا از نظر اسلام هستند، شناسائی شوند و کارهای قضائی کشور با آنها واگذار شود، که منافقین نگذاشتند و در محراب عبادت آنحضرت را

امیرالمومنین (ع):

مجلس قضاوت، جایگاهی است که یا انبیاء و اوصیا

در آن قرار میگیرند و یا اشقیاء بر آن تکیه می‌زنند.

ترور کردند و با شهادت وی، سرنوشت جامعه اسلامی بطور عموم و سیستم قضائی اسلام بطور خاص بدست کسانی افتاد که بنام اسلام و قضای اسلامی، جنایاتی انجام دادند که روی تاریخ اسلام را سیاه نمودند.

با اینکه در مقاله، قبلی قول داده بودیم که آنچه را بعنوان محاکم اسلامی و قضای اسلامی در جوامع مسلمین مطرح بود، بیش از تبیین ویژگیهای قضا و قاضی در اسلام، مورد بررسی قرار دهیم، لکن در اینجا مناسبتر می دانیم که نخست این ویژگیها را بیان کنیم، سپس آنچه را که بعنوان قضای اسلامی در تاریخ اسلام تحقق یافته، با آنچه که باید باشد، مقایسه نمائیم، ولی پیش از بیان این ویژگیها، ضروری است که با معنای "قضا" آشنا شویم:

معنای قضا

واژه "قضا" در لغت عرب در معانی مختلفی بکار می رود. فقیه بزرگ شیعه، مؤلف جواهر الکلام در آغاز کتاب "قضا"، ده معنای برای این واژه ذکر می کند، (۱۰) ولی آنچه مورد بحث و بررسی ما است، قضا بمعنی حکم است.

وقتی جادوگران فرعون دیدند که عصای موسی بصورت اژدها شد و تمام ریسمانهای را که در اثر جادوی آنها بصورت مار بنظر می آمد بلعید، یقین کردند که موسی ((ع)) پیامبر خدا است و به خدا و رسالت او ایمان آوردند. فرعون عصیانی شد و حکم قطع کردن یک دست و یک پای آنها (۱۱) و آویختن آنها را به چوبه، دار صادر کرد. پس از صدور این حکم، جادوگران گفتند:

"لن نؤثرک علی ما جاءنا من البیئات"

"فاقض ما انت قاض" (۱۲)

پس از ملاحظه، ادله، روشن و قاطعی که موسی ارائه داد، ما هرگز ترا انتخاب نخواهیم کرد و فرمان تو را اطاعت نخواهیم نمود. بنا براین توبه هر نوع قضاوتی که مایل هستی قضاوت کن، و هر حکمی را که

می خواهی صادر نما.

همانطور که ملاحظه می کنید در اینجا قضا بمعنی حکم آمده، بنا براین قضا، از نظر لغوی بمعنی "حکم" است، ولی در اصطلاح فقها قضا عبارتست از: "ولایت بر حکم"، که از سوی حکومت اسلامی به کسانی که شایستگی این منصب را دارند تفویض می شود، و گاه در معنای لغوی آن بکار می رود و بخود حکم نیز قضا اطلاق می گردد.

فرق میان فتوا و قضا

در اینجا ضروری است توضیح دهیم که فرق میان فتوا و قضا و مفتی و قاضی چیست؟ چون فتوا حکم است، قضا هم حکم است، مفتی ولایت بر حکم دارد، قاضی هم ولایت بر حکم دارد، مفتی حکم صادر می کند، قاضی هم حکم صادر می نماید. بنا براین باید دید که فرق میان مفتی و قاضی، و فتوا و قضا چیست؟

۱- قاضی پیاده کننده فتوا است

فرق میان فتوا و قضا، با اینکه هر دو بمعنای حکم هستند این است که حکم در رابطه با فتوا، کلی است و در رابطه با قضا جزئی، حکم در رابطه با فتوا، قانون است و در رابطه با قضا، پیاده کردن قانون، مفتی بیان کننده، قانون الهی است و قاضی پیاده کننده، قانون الهی است، مفتی میگوید تجاوز به حقوق دیگران جایز نیست و قاضی حقوقی را که مورد تجاوز واقع شده، از متجاوز می گیرد و بماحب حق برمی گرداند.

۲- حکم قاضی برای مفتی

لازم الاجرا است

فرق دیگر قضا و فتوا این است که فتوا و حکم فقیه و مفتی، برای فقیه و مفتی دیگر، با مقلدین مفتی دیگر، قابل عمل نیست ولی قضا و حکم قاضی نه تنها برای فقیه دیگر، قابل عمل است بلکه لازم الاجرا است، هر چند که رای و فتوای او با رای قاضی موافق نباشد.

قضاء در اسلام:

منصب قضا، شریفترین و حساسترین و مهمترین، و در عین حال خطرناکترین منصب اجتماعی از دیدگاه اسلام است.

از دیدگاه اسلام در یک صورت، قاضی نماینده خدا و با فضیلتترین انسانهاست و در صورتی دیگر بدترین جنیدهها است، و تبعیضهای امیرالمؤمنین - علیه السلام - خطاب به شریح، مجلس قضاوت جایگاهی است که با انبیا و اوصیا در آن قرار میگیرند و با اشقیاء بر آن تکیه می زنند. (۱۳)

بنا براین فاصله، میان قضای اسلامی و قضای غیر اسلامی، و فاصله، میان قاضی شایسته و قاضی ناشایسته، فاصله، میان اعلی علیین، و اسفل السافلین است.

بدبینیم قضای اسلامی چه ویژگیهایی دارد، و قاضی شایسته از دیدگاه اسلام چه خصوصاتی باید داشته باشد که با فقدان آن ویژگیها، مجلسی که جایگاه پیامبران و اوصیای آنها است و بر عرش، فخر می فروشد ناگاه آنقدر پست و بی ارزش و مغفور میگردد که در دیده، اهل بصیرت، کثیفتر و متعفنتر از کثیفترین مکانها می گردد؟!

در مقاله های آینده با این ویژگیها آشنا خواهید شد.

ادامه دارد

- ۱ - مقدمه ابن خلدون، جلد اول صفحه ۴۲۲، ترجمه محمد پروین گنابادی.
- ۲ - کنز العمال، نوشته حاتم الدین هندی، متوفای ۹۷۵ هجری جلد ۵، ص ۸۱۴.
- ۳ - مقدمه ابن خلدون، جلد اول ص ۴۲۲ و ۴ و ۵ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد چهارم، صفحه ۱۰۸۸.
- ۴ - عن سعید بن مسیب، قال: کان عمر یتعوذ بالکلمه من بعضه لیس فیها ابوالحسن، الطبقات الکبری لابن سعد، جلد ۲ ص ۳۳۹.
- ۵ - اقصانا علی / الطبقات جلد ۲ ص ۳۳۹.
- ۶ - وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۶.
- ۷ - وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۴.
- ۸ - این معانی عبارتند از: حکم، علم، اعلام، قول، حتم، امر، خلق، فعل، انجام، فراغ / نگاه کنید به جواهر الکلام، جلد ۴ صفحه ۷.
- ۹ - دست راست تا پای چپ، یادست چپ تا پای راست.
- ۱۰ - سوره طه، آیه ۷۲.
- ۱۱ - یا شریح، قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نسی او وصی نسی او شقی و سائل جلد ۱۸ باب ۳ من ابواب صفات القاضی، صفحه ۷.